اخبار داوطلبی

برگزاری شانزدهمین جشنواره غذای خیریه رعد

شانزدهمین جشنواره غذای خیریه رعد با حضور و مشارکت جمعی از شهروندان نیکوکار در محل این مجتمع برگزار می‌شود. شانزدهمین جشنواره غذای خیریه رعد با حضور شهروندان نیکوکار و در جهت حمایت از توان‌یابان جسمی حرکتی، تا ۱۷مهرماه ۱۳۹۴ از ساعت ۵ بعدازظهر تا ۱۱ شب برگزار خواهد شد. در این جشنواره غذاهای سنتی شهرهای مختلف ازجمله غذاها و شیرینی‌های یزد، گیلان و خوزستان نیز عرضه خواهد شد. همچنین در این جشنواره گروه همیاری بانوان، انواع غذاهای خانگی ازجمله لانه‌گنجشک، ته‌چین، سمبوسه و کوفته‌تبریزی را به فروش می‌رسانند.

شایان ذکر است؛ مجتمع آموزشی نیکوکاری رعد در شهرک غرب، فاز ۲، خیابان هرمزان، خیابان پیروزان‌جنوبی، پلاک ۷۴ واقع شده است. شهروندان تهرانی می‌توانند برای کسب اطلاعات بیشتر با شماره ۸۸۰۸۲۲۶۶ تماس گرفته یا به وب‌سایت خیریه رعد به‌نشانی: www.raad-charity.org مراجعه کنند.

آغاز پذیره‌نویسی بزرگترین صندوق سرمایه‌گذاری نیکوکاری ایران

دبیر شورای سیاست‌گذاری جایزه مصطفی(ص) از پذیره‌نویسی صندوق سرمایه‌گذاری نیکوکاری جایزه علمی فناوری پیامبراعظم(ص) به‌عنوان بزرگترین صندوق سرمایه‌گذاری نیکوکاری ایران خبر داد.

صفاری‌نیا با اعلام این خبر گفت: این صندوق که با نام «صندوق سرمایه‌گذاری و موقوفات جایزه مصطفی(ص)» فعالیت می‌کند با توجه به تأکید مقام‌معظم‌رهبری مبنی‌بر افزایش نقش و مشارکت بخش‌های غیردولتی در حوزه علم و فناوری و ارتقای سهم وقف و امور خیریه در این حوزه شروع به فعالیت کرده است. وی افزود: این صندوق با بهره‌گیری از منابع مالی عموم اشخاص حقیقی و حقوقی نیکوکار و جذب مشارکت واقفین و خیرین در راستای به‌خدمت‌گرفتن علم و فناوری درجهت رفاه، امنیت و سلامت بشریت تشکیل شده است.

رئیس پارک فناوری پردیس افزود: صندوق سرمایه‌گذاری و موقوفات جایزه مصطفی(ص) با هدف تأمین مالی جایزه جهانی مصطفی(ص) مصوب شورایعالی انقلاب فرهنگی به‌عنوان جایزه عالی فناوری جمهوری اسلامی ایران با محوریت شناسایی و معرفی برترین‌های علم و فناوری جهان اسلام و معرفی جایزه به‌عنوان یکی از نمادهای مهم شایستگی و برتری علمی در سطح جهان آغاز به‌کار کرده است.

صفاری‌نیا همچنین حمایت از توسعه علم‌وفناوری در جهان اسلام را هدف دیگر این صندوق عنوان کرد و گفت: این حمایت درقالب اعطای منابع مالی به پژوهشگران و محققان در راستای تأمین نیازهای فناوری کشورهای اسلامی و اعطای تسهیلات مالی به‌کارآفرینان برای تجاری‌سازی طرح‌های فناورانه و دانش‌بنیان صورت می‌گیرد.

دبیر شورای سیاست‌گذاری جایزه مصطفی(ص) زمان پذیره‌نویسی صندوق سرمایه‌گذاری و موقوفات جایزه مصطفی(ص) را از تاریخ ۱۱ تا ۲۲مهرماه امسال اعلام و تصریح کرد: علاقه‌مندان به توسعه علم‌وفناوری در جهان اسلام می‌توانند به یکی از ۳ حالت اهدای «اصل سرمایه و تمام منافع حاصل از مشارکت»، «اهدای صرفا تمام منافع حاصل از مشارکت» و «اهدای بخشی از منافع حاصل از مشارکت» در این صندوق سهیم باشند.

وی تأکید کرد: صندوق سرمایه‌گذاری نیکوکاری جایزه علمی فناوری پیامبر اعظم(ص) در نخستین روزهای فعالیت خود با پشتیبانی و حمایت بیش از ۲۰۰ شخصیت برجسته علمی و مدیریتی کشور از اعضای فرهنگستان علوم، فرهنگستان علوم‌پزشکی، اعضای هیأت‌علمی دانشگاه تهران، دانشگاه صنعتی‌شریف و سایر دانشگاه‌های کشور، نخبگان حوزه فرهنگ و رسانه و شخصیت‌های برجسته حوزوی همراه شده است.

براساس این گزارش، علاقه‌مندان می‌توانند جهت پذیره‌نویسی اینترنتی یا دریافت اطلاعات بیشتر به سایت www.mpfund.ir مراجعه کنند یا با شماره‌تلفن ۲۲۲۷۶۶۰۶-۰۲۱ تماس بگیرند.

راننده آمبولانسی که یک خیریه خلاقانه راه‌اندازی کرد

آرزوهای پیش از مرگ شما را برآورده می‌کنیم

چند ماه پیش عکسی منتشر شد از یک خانم در موزه ریکس آمستردام که خوابیده روی یک تخت شبیه‌تخت‌های‌بیمارستان‌وتابلویی‌راتماشامی‌کرد. آورده بودنش که برای آخرین‌بار این اثر رامبراند را که تابلوی نقاشی محبوب آن خانم است، ببیند. آنها که آورده‌بودنش، کارکنان یک خیریه هلندی بودند که کارش برآوردن آخرین آرزوی بیماران رو به مرگ است.

بنیان‌گذار این خیریه فردی است به نام کیس ولدبوئر. او راننده آمبولانس است. یک‌بار حس می‌کند باید به بیماری کمک کرد و خیریه استیچتینگ آمبولانس ونز (یعنی بنیاد آمبولانس آرزو) را راه می‌اندازد. می‌گوید: «چیزی که در این سال‌ها فهمیده‌ام، این است که کسانی که دارند می‌میرند آرزوهای کوچکی دارند.»

او تعریف می‌کند که در نوامبر سال ۲۰۰۶ میلادی داشته بیماری که پزشکان از او ناامید شده بودند را از یک بیمارستان به بیمارستانی دیگر می‌برده. اسم بیمار ماریو استفانوتو بوده. همین که ماریو را روی برانکارد می‌گذارند، بهشان خبر می‌دهند که بیمارستان مقصد آماده نیست و باید منتظر شوند. ماریو دوست نداشته روی تختی که ۳ ماه خوابیده بوده، برگردد. آقای ولدبوئر ازش می‌پرسد جایی هست که دوست داشته باشد برود.

ماریو که ملوان بازنشسته بوده می‌گوید، دلش می‌خواهد برود کانال فلاردینگن، یک‌بار دیگر کنار آب باشد و با لنگرگاه روتردام خداحافظی کند. از قضا آن روز آفتابی بوده. آقای ولدبوئر، ماریو را می‌برد و نزدیک یک‌ساعت کنار آب می‌مانند. می‌گوید: «اشک‌شوق از صورت ماریو جاری بود. ازش پرسیدم می‌خواهی دوباره روی آب بروی؟ گفت غیرممکن است چون تمام مدت باید روی تخت باشم.»

اما آقای ولدبوئر مصمم می‌شود آخرین آرزوی این مرد را برآورده کند. از رئیسش می‌خواهد یک‌روز که نباید سر کار برود، یک آمبولانس دراختیارش بگذارند. بعد از یک همکارش می‌خواهد کمکش کند. با یک شرکت گردشگری که مردم را با قایق در بندر روتردام می‌چرخاند هم صحبت می‌کند. همه می‌گویند کمک می‌کنند. جمعه بعد، می‌رود سراغ ماریو و می‌گوید آمده ببردش قایق‌سواری. ماریو باور نمی‌کرده.

از ماریو نامه‌ای به جا مانده که چند هفته پیش از مرگش نوشته بود. در آن به آقای ولدبوئر اشاره کرده و گفته: «خیلی خوب است هنوز آدم‌هایی هستند که به فکر دیگرانند... از تجربه خودم می‌گویم که یک توجه کوچک از جانب یک آدم دیگر، می‌تواند اثری عظیم داشته‌باشد.»

> **هر دفعه تجربه‌ای خاص است. وقتی برمی‌گردیم با همکارها حرف می‌زنیم و هربار خاص است، حتی اگر آرزو خیلی کوچک بوده باشد. مثلا خانمی بود که می‌خواست یک لیوان از یک نوشیدنی مشخص در خانه خودش بخورد. پسرش یک بطری خرید. رفتیم خانه‌اش. بطری را باز کرد و نوشید و برگشتیم. آرزویش همین بود**

این آغاز کار آمبولانس آرزو بود. خیریه‌ای که کمی بعد آقای ولدبوئر و همسرش اینه که - که پرستار است- پشت میز آشپزخانه طرحش را ریختند. از آن روز هشت‌سال گذشته. خیریه‌شان ۲۳۰داوطلب، ۶ آمبولانس و یک ویلا برای تعطیلات دارد. همین‌روزهاست که شمار آرزوهایی که برآورده کرده‌اند به ۷هزار برسد. بعضی آرزوها را همان روزی که طرح می‌شوند، برآورده می‌کنند، میانگین روزی ۴ نفر، از هر رده سنی- تنها شرط این است که بیمار باید بیماری لاعلاج داشته باشد و نتواند از روی تخت بلند شود.

آن‌طور که آقای ولدبوئر می‌گوید، کوچکترین مراجعه‌کننده یک‌نوزاد ۱۰ماهه بوده که از زمان تولد در بیمارستان نگهش می‌داشتند. پدر و مادرش می‌خواستند یک‌بار روی مبل خانه خودشان بغلش کنند. مسن‌ترین بیمارشان هم یک خانم ۱۰۱ ساله بوده که می‌خواسته یک‌بار دیگر سوار اسب بشود. آقای ولدبوئر تعریف می‌کند: «با یک بالابر او را سوار اسب کردیم. بعد هم سوار یک کالسکه که اسب می‌کشیدش. از توی کالسکه مثل خاندان سلطنتی برایمان دست تکان می‌داد. آرزوی جالبی بود.»

البته خیریه‌های دیگری هم هستند که بیمارهای رو به مرگ را گردش می‌برند، اما خیریه «آرزوها» اولین خیریه‌ای است که خدمات پزشکی هم دارد. همیشه یک پرستار دوره‌دیده همراه بیمار است. راننده‌ها هم تعلیم‌دیده‌اند و عموما از پلیس یا آتش‌نشانی می‌آیند. آمبولانس‌ها همه پنجره دارند. آخر کار هم به هر بیمار یک خرس عروسکی می‌دهند که اسمش را به یاد ماریو استفانوتو، که آغازگر ماجرا بود، ماریو گذاشته‌اند.

روئل فوپن، یکی از راننده‌های خیریه که پیشتر نظامی بوده، می‌گوید: «وقتی می‌بینی یک بیمار تا این حد خوشحال می‌شود، به‌عنوان یک داوطلب احساس رضایت می‌کنی.»

آقای فوپن تا حالا به برآورده‌شدن ۳۰۰ آرزو کمک کرده. برای یکی از این آرزوها تا رومانی رفته- یعنی رفت و برگشت چیزی حدود ۴۵۰۰ کیلومتر. بیمار خانمی بوده به‌نام نادیا که ۱۲سال در هلند زندگی کرده بوده. ۲ فرزند ۳ و ۷ ساله‌اش برگشته بودند رومانی پیش بقیه خانواده. نادیا هم می‌خواسته برگردد و همان‌جا بمیرد.

آقای فوپن می‌گوید: «حالش آن‌قدر خراب بود که دست هم نمی‌توانستیم بهش بزنیم.» تعریف می‌کند که صبح یک پنجشنبه راه می‌افتند. جایی وسط آلمان بوده‌اند که حال نادیا بدتر می‌شود. می‌برندش بیمارستان. پزشکان می‌گویند، بهتر است بماند اما خودش اصرار داشته به بچه‌هایش برسد. به‌قول آقای فوپن، «این مهم‌ترین خواسته او بود.» پس از ۳ ساعت توقف راه می‌افتند: اتریش، مجارستان و بالاخره رومانی. از مرز که رد می‌شوند، نادیا می‌گوید: «از ماشین پیاده‌ام کنید. می‌خواهم همین‌جا بمیرم.» آقای فوپن می‌گوید: «بهش گفتم ۶۰۰ کیلومتر بیشتر با مادر و بچه‌هایت فاصله نداری، نمی‌خواهی این چند ساعت را هم تحمل کنی؟»

نهایتا آمبولانس شنبه به بخارست می‌رسد و خانواده به‌هم. فوپن و همراهان، نادیا را می‌گذارند و برمی‌گردند. دو هفته بعد نادیا می‌میرد.

آقای فوپن می‌گوید: «همین که می‌فهمند ما داریم می‌رویم، انرژی می‌گیرند. بعضی وقت‌ها خانواده بیمار می‌گویند حال عزیزشان آن‌قدر بد است که بهتر است برنامه را کنسل کنیم اما وقتی می‌رویم، همه بشاش و پرانرژی منتظرند.»

آن عکس معروف در موزه ریکس را همین آقای فوپن گرفته. با یک همکارش به‌نام ماریت کنوت. آن سوی سالن یک بیمار دیگر بوده به‌نام دونالد که ۳۰سال مرتب با شریک زندگی‌اش به این موزه می‌آمده تا این که یک هفته پیش از آن روز بالاخره با او ازدواج می‌کند. آقای فوپن تعریف می‌کند که «دونالد کاملا سوار کار بود. می‌گفت کدام تابلوها را می‌خواهد ببیند، ما می‌بردیمش. کلی هم درباره‌شان توضیح می‌داد که ما هم استفاده کنیم.»

آن‌روز یک اثر جدید هم به نمایش گذاشته بودند که دونالد پیش از آن ندیده بود؛ تابلوی ناتمام رامبراند به‌نام شمعون و مسیح کودک در معبد. آقای فوپن به‌یاد می‌آورد که تابلو چقدر روی دونالد اثر گذاشته بود. گفته بود: «احساس می‌کنم زندگی هیچ‌وقت تمام نمی‌شود. زندگی من هم مثل این تابلو ناتمام است.» بعد مدتی سکوت کرده و گفته بود: «چیزی را که باید می‌دیدم، دیدم. می‌توانیم برویم.»

خانم کنوت، همکار فوپن، پرستار است. می‌گوید حضور در چنین لحظه‌هایی مایه افتخار است. آشنایی او با خیریه به زمانی برمی‌گردد که قرار بوده آرزوی یک بیمار سرطانی را برآورده کنند. خانم کنوت به آن بیمار نزدیک بوده و از او می‌خواهند همراهشان برود. آرزوی آن بیمار این بوده که پروژه گسترش بندر روتردام را که به‌خاطرش تکه‌ای از دریا را خشک کرده بودند، ببیند. پیش از بیماری‌اش هر هفته سر می‌زده و پیشرفت کار را می‌دیده. آن روز هم مفصل در بندر می‌گردانندش. خانم کنوت آن‌قدر از این تجربه به وجد می‌آید که به آقای ولدبوئر نامه‌ای می‌نویسد و پیشنهاد همکاری می‌دهد.

می‌گوید: «هر دفعه تجربه‌ای خاص است. وقتی برمی‌گردیم با همکارها حرف می‌زنیم و هربار خاص است، حتی اگر آرزو خیلی کوچک بوده باشد. مثلا خانمی بود که می‌خواست یک لیوان از یک نوشیدنی مشخص در خانه خودش بخورد. پسرش یک بطری خرید. رفتیم خانه‌اش. بطری را باز کرد و نوشید و برگشتیم. آرزویش همین بود.» ادامه می‌دهد: «مردم می‌پرسند خسته‌کننده نیست؟ اذیت نمی‌شوید که مدام با آخرین آرزوی مردم سروکار دارید؟ چرا، اذیت می‌شویم. ولی بعضی از این آدم‌ها در وضعیتی هستند که ترجیح می‌دهند بمیرند. حس خوبی است که چیزی را که واقعا می‌خواهند، بهشان بدهی.»

یکی دیگر از راننده‌های داوطلب خیریه «آرزو» فرانس لپلار است که قبلا پلیس بوده. می‌گوید بعد از ۲۰ سال پشت‌میز نشستن و بررسی خلاف مردم، می‌خواسته رودررو به مردم کمک کند: «گاهی سخت است. اما من پلیس هم که بودم با قتل سروکار داشتم. بلدم چه جوری احساساتم را درگیر نکنم. بعضی روزها کار طولانی می‌شود. نصفه‌شب برمی‌گردی خانه. ولی می‌ارزد. آخر کار همیشه می‌پرسیم: «کار دیگری ندارید؟» و آنها همیشه سپاسگزار هستند. همین کافی است.»

آرزوی خیلی از بیمارها این است که بروند خانه، یا با همکارهایشان خداحافظی کنند، یا مراسم ختم و عروسی بروند. خیلی‌ها می‌خواهند دریا را ببینند. آقای لپلار معتقد است: «چون دریا بخشی از چشم‌انداز هلند است.» باغ‌وحش هم جزو جاهایی است که مردم زیاد می‌خواهند بروند؛ چیزی حدود ۱۵درصد آرزوها.

سال ۲۰۱۴ یکی از همین آرزوهای «باغ‌وحشی» خبرساز شد. آقای لپلار و همکاری به‌نام اولاف اکسو، یک آقای ۵۴ ساله به‌نام ماریو را بردند باغ‌وحش روتردام. ماریو مادرزاد مشکل یادگیری داشته و ۲۵سال در این باغ‌وحش کار می‌کرده. هر روز کارش که تمام می‌شده به حیوان‌ها سر می‌زده. آن روز لپلار و اکسو می‌برندش که آخرین‌بار حیوان‌ها را ببیند.

> **کار سخت است، جذابیتش به همین است. از در که می‌روی تو نمی‌دانی کسی که قرار است ببینی کیست. در پایان روز که آرزویش را برآورده کردی و از در بیرون می‌روی به خودت می‌گویی خوب بود. این کار به من یاد داده که با چیزهای کوچک می‌شود خوش بود و باید قدر چیزهایی را که داری بدانی**

به زرافه‌ها که می‌رسند، مسئولان باغ‌وحش می‌گویند: می‌توانند بروند تو. ناگهان یکی از زرافه‌ها جلو می‌آید و صورت ماریو را می‌لیسد. آقای اکسو می‌گوید: ماریو بیمارتر از آن بود که بتواند حرف بزند، اما چشمانش از شادی برق زد. آقای اکسو از آن لحظه عکسی گرفت که همه‌گیر شد.

آن‌طور که خودش می‌گوید، این آرزوهای یکی دیگر از داوطلب‌های خیریه «آرزو» پرستاری است ۲۵ساله به‌نام میریام لوک. می‌گوید: «کار سخت است، جذابیتش به همین است. از در که می‌روی تو نمی‌دانی کسی که قرار است ببینی کیست. در پایان روز که آرزویش را برآورده کردی و از در بیرون می‌روی به خودت می‌گویی خوب بود. این کار به من یاد داده که با چیزهای کوچک می‌شود خوش بود و باید قدر چیزهایی را که داری بدانی، نه این‌که مدام در رؤیای چیزهایی باشی که نداری.»

آقای ولدبوئر تأیید می‌کند که شمال کشور کمتر کار دارند، همین‌طور استان جنوبی زیلاند. نظر او این است که ویژگی مردم مناطق مختلف فرق می‌کند، اما خانم کنوت می‌گوید، تفاوت در کارکنان بیمارستان‌هاست که بیمار را تشویق می‌کنند این کار را بکند.

آن‌طور که آقای ولدبوئر تعریف می‌کند، اوایل کار پزشک‌ها به بیمارها اجازه نمی‌دادند به خیریه بروند، اما به مرور که خیریه و فعالیتش شناخته شده، این اتفاق هم کمتر شده، تا جایی که حالا اغلب بیمارستان است که برای برآورده کردن آخرین آرزوی بیمار پیشقدم می‌شود.

ولدبوئر می‌گوید: «خانمی بود که می‌خواست برود عروسی نوه‌اش. بیمارستان گفته بود نمی‌شود، اما آن خانم می‌خواست هرطور شده برود. این بود که زنگ زد به ما. ما بردیمش و حسابی خوش گذشت. وقتی برمی‌گشتیم گفت نمی‌فهمید این ماجرا چقدر برای من مهم بود. همان شب فوت کرد.»

یکی از نکات جالب این است که با وجود این‌که بیمارانی که خیریه سراغشان می‌روند در آستانه مرگ هستند، تا حالا فقط ۶نفر از ۷هزار نفر هنگام برآورده شدن آرزو مرده‌اند. در چنین مواردی خدمه خیریه به خانواده رسیدگی می‌کنند و کارهای لازم پیش از مراسم را برای متوفی انجام می‌دهند. آقای ولدبوئر می‌گوید در هر ۶ مورد اینچنینی که پیش آمده، خانواده از خیریه راضی و سپاسگزار بوده‌اند.

خانم کنوت در این‌باره می‌گوید: «فکر می‌کنم در نگهداری از بیماران رو به مرگ خیلی پیش رفته‌ایم. نمی‌گذاریم درد بکشند. اینها آدم‌هایی هستند که درمان را کنار گذاشته‌اند و آماده‌اند بمیرند... همین که یک روز بروند بیرون و خوش باشند، حتی اگر فردایش خسته باشند، خوب است. نیست؟ هرکسی حاضر است در این راستا کمک کند.»

او معتقد است در هلند بحث درمورد مرگ «باز و بازتر» شده است. در جایگاه یک پرستار، گاه باید درمورد بیهوشی، اوتانازی (مرگ خودخواسته یا «با عزت») و کارهای بعد از مرگ با بیمار صحبت کند. می‌گوید اغلب اوقات بیمارها پیش از این با پزشک‌شان حرف این چیزها را زده‌اند. می‌گوید: «فکر می‌کنم فرهنگ کمی تغییر کرده. مسن‌ترها، به‌خصوص آنها که تربیت‌مذهبی داشته‌اند، هنوز راحت نیستند دراین‌باره حرف بزنند، اما جوان‌ترها راحت‌ترند و صحبت می‌کنند.»

خانم کنوت معتقد است، کاری که خیریه «آرزو» می‌کند، درحقیقت بخشی از فرآیند سوگواری است. می‌گوید خوب است که بیمار هم تا زنده است در این ماجرا شرکت کند، «به‌جای این‌که بعد از مرگش فرآیند آغاز شود.»

به‌عنوان نمونه از مردی یاد می‌کند که آخرین آرزویش این بوده که به شرکت خانوادگی‌شان سر بزند. تعریف می‌کند که «همه خانواده آمدند به انبار شرکت و با او که روی برانکارد بود خداحافظی کردند. می‌خواست به همه ماشین‌ها سرکشی کند، همه سوراخ‌سنبه‌هایی را که یک موقع چیزی را درست کرده بود، دوباره ببیند. همه خانواده هم دنبال ما که تختش را هل می‌دادیم می‌آمدند. مثل این‌که دسته راه افتاده باشد. حرف‌زدن خسته‌اش می‌کرد، چون باید به زبان اشاره ارتباط برقرار می‌کرد. خودش و ۳برادرش و همسران دو تا از برادرهایش کر بودند. بعد یک مرتبه راننده‌مان شروع کرد با دست‌هایش علامت دادن. تازه به خیریه آمده بود و زبان اشاره بلد بود. صحنه فوق‌العاده‌ای بود. خانواده می‌گفتند موهای تن‌شان راست شده. این‌جور موقع‌ها با خودت فکر می‌کنی چیزی به اسم تصادف یا اتفاق وجود ندارد.» بعد از موفقیت چشمگیر خیریه، آقای ولدبوئر موسسات مشابهی در کشورهای دیگر هم راه انداخت. ولدبوئر از آن آدم‌های جدی و اهل عمل است. اذعان دارد که راه‌انداختن این خیریه اعتمادبه‌نفسش را بیشتر کرده. می‌گوید: «قدیم فکر می‌کردم خاصیتی ندارم. بعد دیدم فکرم آن‌قدرها هم بد نیست. یاد گرفتم که اگر دنبال دلت بروی و آن‌جور که خودت می‌خواهی کار کنی، مردم هم همراهیت می‌کنند. من یک هلندی عادی‌ام که کاری را که دوست دارد می‌کند و کاری که دوست دارد کمک کردن به دیگران است.»

دریچه

کاهش بروکراسی برای ثبت جانبازی افراد آسیب‌دیده

آذربایجان‌غربی به‌دلیل هم‌مرز بودن با چندین کشور سبب‌شده تا در برهه‌های مختلف شاهد بروز حوادثی ناخوشایند باشد و بدون‌شک این حوادث بر نوع زندگی و خلق‌وخوی مردم این استان تأثیر می‌گذارد؛ در این میان آنچه در ۸سال دفاع‌مقدس بر مردم این خطه شهیدپرور به موجب هم‌مرزی با کشور عراق وارد شد را شاید کمتر کسی که خارج از این استان زندگی می‌کند، درک کند. روستاهای مرزی پیرانشهر و سردشت به‌دلیل همجواری با کشور عراق در ۸سال دفاع‌مقدس صحنه‌های بسیار دردناکی به‌خود دیده‌است و این امر شاید اثرات جنگ تحمیلی را در روستاهای مرزی این شهرستان‌ها چندین برابر سایر شهرها و استان‌ها بروز داده به‌طوری که کودکان زیادی در روستاهای مرزی بودند که مورد ترکش و بمباران رژیم بعثی عراق قرار گرفتند یا موج انفجار سبب شد تا تعداد زیادی از کودکان روستاهای سردشت و پیرانشهر دچار مشکلات روحی، روانی و جسمی شوند و به‌دلیل مشکلات زمان جنگ و مرزی‌بودن این شهرها و به‌تبع آن محرومیت این مناطق و نبود امکانات درمانی و پزشکی در آن زمان سبب شد تا این کودکان هیچ‌گاه به مراکز درمانی اعزام نشوند. بسیاری از این کودکان در اوج مظلومیت و عدم‌برخورداری از امکانات اولیه که همان تشخیص بیماری آنها و ثبت این کودکان به‌عنوان جانباز بود، محروم ماندند و امروز که این کودکان که تعدادشان در روستاهای مرزی سردشت و پیرانشهر کم نیست، بزرگ شده‌اند و در امور زندگی و تأمین مخارج و معیشت زندگی خود مشکلات زیادی تحمل می‌کنند.

جانبازی که نمی‌تواند جانبازی خود را ثابت کند

یکی از کودکان آن دوران که امروزه تقریبا ۴۱سال دارد و تشکیل خانواده داده، حسین آزاده است. مردی که در این سال‌ها با مشکلات عدیده‌ای برای گذران زندگی خود دست‌وپنجه نرم کرده است ولی به‌دلیل نداشتن صورتجلسه حادثه برای ارایه به بنیادشهید و امور ایثارگران پیرانشهر، هم‌اکنون نمی‌تواند ادعای جانبازبودن خود را به اثبات برساند. وی از مشکلاتش که بر اثر بیماری‌اش به وجود آمده، می‌گوید: سال ۶۵ که ۱۲سال داشتم در روستای لاوین شهرستان پیرانشهر مورد موج انفجار قرار گرفته و هم‌اکنون بر اثر این موضوع مشکلاتی دارم. آزاده با بیان این‌که در آن زمان خانواده‌اش به‌دلیل کمبود امکانات و عدم‌آگاهی، وی را به مراکز درمانی منتقل نکرده‌اند، افزود: هم‌اکنون صورتجلسه سانحه را ندارم و این امر سبب شده تا براساس قوانین موجود در بنیادشهید به‌عنوان جانباز شناخته‌نشوم. وی با بیان این‌که در این خصوص تلاش‌های زیادی کرده‌ام و نیروی انتظامی و سپاه شهدای استان نیز جانباز بودنم را تأیید کرده‌اند ولی به‌خاطر کامل‌نبودن مدارک پزشکی که به‌دلیل قصور والدینم در انتقال من به بیمارستان بود، هم‌اکنون با مشکل مواجه هستم.

دوقطبی‌بودن همسرم بار مشکلات را بر دوشم مضاعف می‌کند

آزاده با بیان این‌که به دلیل وضع روحی و جسمی که دارم قادر به‌کارکردن نیستم، از وضع همسر بیمار خود نیز ابراز ناراحتی کرد و گفت: پس از به دنیا آمدن دخترم، همسرم نیز بنا به مشکلاتی که در زندگی داشتم به بیماری دوقطبی که نوعی بیماری روحی و روانی است، مبتلا شد و این امر سبب شده تا مشکلاتمان مضاعف شود. وی با بیان این‌که همسرش نیز فرزند شهید است، افزود: به دلیل هزینه‌های همسرم متحمل هزینه‌های زیادی شده و هم‌اکنون به بانک‌ها و اطرافیان بدهی دارم، از طرف دیگر به‌دلیل وضع نامناسب همسرم نمی‌توانم وی را در خانه تنها بگذارم. آزاده با بیان این‌که حتی قدرت خرید نان شب را هم ندارد، اظهار داشت: مشکلات زندگی کمرم را خم کرده، بارها وقتی درمقابل همسر و دو فرزندم به‌دلیل عدم توانایی در تأمین نیازهای اولیه شرمنده شده‌ام، افکار مزاحم زیادی به ذهنم خطور کرده ولی امید دو فرزند و همسرم بعد از خدا به من است.

مدارک پزشکی ناقص سبب عدم قبول درخواست جانبازی می‌شود

مهدی فعال، مدیرکل بنیادشهید و امور ایثارگران آذربایجان‌غربی نیز در این خصوص به فارس اظهار داشت: از نزدیک در جریان پرونده حسین آزاده هستم ولی کافی‌نبودن مدارک لازم برای ثبت وی در لیست جانبازان سبب شده تاکنون در این زمینه نتوانیم اقدامات لازم را انجام دهیم. وی با بیان این‌که پذیرش فردی به‌عنوان جانباز از سوی دستگاه یا ارگان خاصی سبب نمی‌شود بنیادشهید و امور ایثارگران نیز وی را به‌عنوان جانباز بشناسد، تصریح کرد: براساس قوانین این اداره باید مدارک لازم پزشکی برای ثبت جانبازی در دست افراد باشد. این مسئول بر لزوم ارایه مدارک مستدل برای ثبت جانبازی تأکید کرد و افزود: نبود مدارک لازم و مستدل توسط این فرد سبب شده تا نتوانیم وی را به‌عنوان جانباز قبول کنیم. فعال، خاطرنشان کرد: تمام اشخاصی که متقاضی جانبازی هستند باید صورت سانحه داشته‌باشند و مدارک مستدل به بنیادشهید و امور ایثارگران شهرستانی که در آن ساکن هستند ارایه دهند.